

بمناسبت هشتاد و نهمین سال درگذشت استاد المتأخرین

و شیخ الفقهاء آخوند خراسانی (ره)

حجة الاسلام میرزا عبدالرضا کفائی خراسانی *
از حوزه علمیه قم

بیان و شرحی مختصر از حیات و شخصیت

آخوند ملامحمد کاظم خراسانی

(۱۲۵۵-۱۳۲۹ هـ.ق)

چکیده:

آیه الله العظمی آخوند ملامحمد کاظم خراسانی از اکابر علمای امامیه که جامع علوم عقلیه و نقلیه بوده است و در سال ۱۲۵۵ هـ.ق در خاندانی روحانی در مشهد مقدس ولادت یافت ، در سال ۱۲۷۸ هـ.ق بسوی نجف اشرف رهسپار شد و از ربیع الأول سال ۱۲۷۹ ، جمادی الآخر سال ۱۲۸۱ که شیخ انصاری از دنیا رحلت کرد به مدت دو سال و سه ماه از افادات فقهی و اصولی آن استاد استفاده کرد و پس از آن به محضر درس اساتید مسلم عصر از تدریس و تحقیق و مرجعیت و زعامت عالم تشیع را به عهده داشت ، و شهرتش عالمگیر و مسلم پیر و جوان گردید و علاوه بر زعیم علمی و روحانی به عنوان رهبر سیاسی معروف بود و سرانجام بامداد سه شنبه

* عالم عامل و فاضل متقی آقا میرزا عبدالرضا کفائی خراسانی فرزند مرحوم آیه الله حاج میرزا احمد کفائی خراسانی و نوه مرحوم آخوند خراسانی صاحب کفایه می باشند که پس از رحلت پدر بزرگوارشان در سال ۱۳۵۰ شمسی بشهر مقدس قم مهاجرت کرده اند و سالهاست که به جیازت مقامات عالیه علمیه اشتغال دارند این مقاله را در احوال جد بزرگوار خود نگاشته اند و به دفتر نشریه ارسال داشته اند، ضمن تشکر و سپاس فراوان از ایشان ، تأییدات و توفیقات نامبرده را خواستار است .

یستم ذی الحجه ۱۳۲۹ هـ. ق برابر با یستم آذرماه ۱۲۹۰ خورشیدی رحلت فرمود. این عالم جلیل القدر، شاگردان برجسته‌ای تربیت کرد و آثار ارزنده‌ای پدید آورد که مشهورترین آنها کتاب کفایة الاصول می‌باشد که در نهایت اشتهار است و از زمان حیات مؤلف تاکنون پیوسته تجدید چاپ می‌شود و از معظم کتب درس در رشته اصول فقه می‌باشد.

در سال هزار و سیصد و هفتاد خورشیدی یکی از بنیادهای تحقیق و نشر آثار بزرگان تشیع به پایمردی یکی از اعضاء خود که از دوستان قدیمی این جانب بود شرح حالی مختصر و مضبوط از زندگانی آخوند ملامحمد کاظم خراسانی را از من تقاضا کرد تا در مقدمه طبیعی جدید و منقح از کتاب کفایة الاصول وی که به همت محققان آن بنیاد فرهنگی فراهم آمده بود گنجانده شود. دعوتشان را لبیک گفته، مسؤلشان را در حد مقدور اجابت کردم. بدان سبب که از حیات علمی و اخلاقی و اجتماعی آخوند خراسانی با آن که سخن فراوان گفته و نوشته شده است ولی در آن میانه سخن درست و بیان حال محققانه اندک و در برابر انبوه مجعولات و بافته‌های بی اساس ناچیز نمی‌نمود، و بالتیجه سیمای واقعی این مرد بزرگ را پرده‌ای از اکاذیب از انظار دیگران مستور و پنهان کرده بود. بر خود فرض دیدم که با نگاشتن شرحی تحقیقی و مختصر از زندگی او تا آن جا که میسر است این پرده را از چهره تابناک او برگیرم و جلوه‌های سیمای واقعی او را در معرض دید نقادان نکته‌سنج قرار دهم تا واقعیت او را ببینند و خود به داوری بنشینند. از این رو به فراهم آوردن یادداشتهایی درباره مراحل مختلف حیات این روحانی بزرگ از ولادت تا رحلت دست یازیدم، و جنبه‌های گوناگون زندگی او را مورد نظر قرار دادم، و در این موضوع آنچه از منابع مطمئن و مورد اعتماد گردآوری شد به صورت مدون در آوردم. و این شرح حال صورت تنسیق یافته آن یادداشتهاست، که هر چند مختصر و در بیان عظمت شخصیت وی نارساست، ولی از آن جا که با دقت و از سر تحقیق فراهم شده است و در نتیجه چهره واقعی او را در معرض دید بینندگان قرار می‌دهد عاری از ارزش نیست.

دودمان و ابتدای زندگی او^۱

وی در سال ۱۲۵۵ هجری قمری از خاندانی روحانی در مشهد مقدس ولادت یافت. پدران او ریشه در هرات داشتند که در آن روزگار از شهرهای شرق خراسان بود. پدر وی آخوند ملاحسین هروی در جوانی برای ادامه تحصیل از هرات به مشهد مقدس هجرت کرد و همان جا ماندگار شد. ثمره ازدواج او در مشهد مقدس چهار پسر بود که کوچکترین آنها محمد کاظم نام داشت. هیچ یک از برادران او به راه تحصیل علم نرفتند و از میان پسران آخوند ملاحسین هروی تنها او بود که در یازده سالگی با عزمی قاطع و اراده‌ای استوار برای وصول به عالیترین مراتب علمی و معنوی در این راه پُرخطر گام نهاد. از آن روز در مدرسه سلیمانیه (که هنوز از مدارس علمی آباد و دایره حوزه مشهد به شمار می‌آید) به تحصیل علوم و معارف شیعه مشغول شد. در هفده سالگی ازدواج کرد و به زودی صاحب پسری گشت. در طی یازده سال مقدمات و سطوح را به پایان برد و آنگاه که دیگر جوانی در سن بیست و دو سالگی بود برای حضور در محضر علمی شیخ انصاری ترک یار و دیار گشت، و پدر و مادر و زن و فرزند را به جا گذاشت و در ماه رجب ۱۲۷۷ از مشهد مقدس به سوی نجف اشرف رهسپار شد. قافله‌ای که او همراه آن طی طریق می‌کرد برای استراحتی یک‌روزه در سبزوار توقف کرد. صیت علمی حاج ملاهادی سبزواری در آن روزگار سراسر ایران را فرا گرفته بود. آخوند خراسانی از این درنگ کاروان اغتنام فرصت کرد و در مجلس درس حاج ملاهادی سبزواری حضور یافت. محفل فلسفی سبزواری مشحون به طلابی فاضل بود که بعد از طی مقدماتی در منطق و حکمت به فیض شرکت در آن حوزه علمی نایل می‌شدند. شرکت جوانی ناآشنا در آن مجمع موجب تعجب و استنکار حضار بود. پس از خاتمه درس، حکیم دانا به طلابی که به حضور آن طلبه جوان غریب در آن محضر علمی اعتراض می‌کردند گفت: «کسی که به چشم تحقیر در او می‌نگرید نبوغی خارق‌العاده و آینده‌ای بس درخشان دارد. او به پایگاهی از علم خواهد رسید که هزاران نفر از انوار دانش او بهره خواهند یافت و به جایگاهی تکیه خواهد زد که به فرمان او پادشاهی از سلطنت خلع خواهد شد». چشمان شنوندگان با برقی از اعجاب به سوی

۱ - مندرجات این بخش از کتابهای مرگی در نور (نوشته عبدالحسین مجید کفائی - چاپ تهران)

والمصلح المجاهد (نوشته عبدالرحیم محمدعلی - چاپ نجف) اخذ و گردآوری شده است.

آن جوان نا آشنا برگشت ولی او از آن جا رفته بود و دیگر نیز هیچ گاه به آن جا برنگشت . بین آخوند و سبزواری جز این ، ملاقاتی دیگر ثابت نیست ، و شایعه توقف سه ماهه آخوند خراسانی در سبزواری برای استفاده از حوزه فلسفی حاج ملاهادی سبزواری مقرون به صحت نیست .

اقامت آخوند خراسانی در تهران بزرگترین حوزه فلسفی آن روز

کاروان از سبزواری به راه افتاد و آخوند نیز همراه آن به تهران رفت و در مدرسه صدر در حجره شیخ عبدالرسول مازندرانی سکونت اختیار کرد . روشن نیست که ارتباط آخوند با او به طور اتفاق و در همین سفر واقع شده یا مسبوق به آشنایی دیرین بوده است . شیخ مزبور بعدها صاحب نام و آوازه گشت و از علماء تهران شد . آخوند خراسانی در تهران قصد اقامت نداشت و هدف او از بتدای هجرتش از مشهد مقدس وصول به نجف اشرف و حضور در حوزه درس شیخ انصاری بود . ولی تمام شدن ره توشه و زاد سفر ، او را ناچار به اقامت موقت در تهران کرد . تهران در آن روزگار مهد حکمت و فلسفه بود و ملاحسن خوبی که از اعظم تلامذه ملا عبدالله حکیم زنوزی بود معروفترین شخصیت در میان حکمای آن عصر تهران به شمار می آمد . آخوند به تحصیل معقول در محضر او پرداخت ، و در تمام طول وقوف اضطراریش در تهران جز این اشتغال علمی دیگری نداشت . در ذی الحجه ۱۲۷۸ پس از یک سال و چند ماه توقف در تهران به وسیله یکی از علماء این شهر در آن روزگار ، زاد سفر او به نجف فراهم شد و آخوند روبه سوی نجف کعبه آمال علمی و معنوی خود برای همیشه تهران را ترک گفت . کیفیت فراهم شدن ره توشه سفر او را به نجف چنین نوشته اند که روزی هم حجره اش شیخ عبدالرسول مازندرانی در محضر یکی از علماء بزرگ تهران بود که مردی مبلغی وجه نقد جهت نماز و روزه استیجاری به آن عالم تقدیم و شرط می کند که متعهد اداء این دو فریضه باید نماز را با تمام مستحبات بخواند و روزه را در طولانیترین روزهای تابستان بگیرد . شیخ عبدالرسول مازندرانی که منتظر فرصتی برای مساعدت مالی به آخوند بود این پیشامد را مغتنم دانسته حال او را نزد آن روحانی بازگو می کند . عالم مزبور طالب حضور

۱ - مندرجات این بخش از کتابهای مرگی در نور والمصلح المجاهد و آفتابی که غروب نمی کند (نوشته

عبدالحسین مجید کفائی - چاپ مشهد) اخذ و گردآوری شده است .

آخوند و مکالمه با خود او می‌شود. شیخ عبدالرسول مازندرانی فی‌الفور در پی آخوند رفته او را به محضر آن روحانی می‌آورد. عالم مذکور شرایط اداء نماز و روزه استیجاری را در حضور مؤدی وجه نقد برای آخوند بیان می‌کند، و به او می‌گوید که در صورت تقبل آن شرایط این وجه را در اختیار او می‌گذارد، تا او بتواند با آن به راه خود برای وصول به نجف ادامه دهد. آخوند با کمال شجاعت پاسخ می‌دهد که آن وجه نقد را در صورتی می‌پذیرد که نماز را فقط با مستحبات متعارف بخواند و روزه را در کوتاهترین روزهای زمستان بگیرد. صاحب پول که هنوز در محضر آن روحانی حضور داشت روبه‌او کرده می‌گوید که پول را به همین شخص بدهید، زیرا که از سخنان او پیداست که واقعاً قصد انجام این دو فریضه استیجاری را دارد. و بدین‌گونه آخوند از تهران به سوی نجف به راه افتاد، و در اوایل سال ۱۲۷۹ وارد نجف شد.

آخوند در نجف اشرف^۱

او از ابتدای ورود به نجف در حوزه درس شیخ انصاری حضور یافت و از ربیع‌الاول ۱۲۷۹ تا جمادی‌الآخری در سال ۱۲۸۱ که تاریخ رحلت شیخ است به مدت دو سال و سه ماه از افادات فقهی و اصولی او استفاده کرد، در حالی که در همین مدت در مجلس درس اخلاق استاد بزرگ علم و عمل سید علی شوشتری شرکت می‌کرد، مجلس درسی که شیخ انصاری نیز در آن در حلقه شاگردان می‌نشست. پس از درگذشت شیخ در حوزه تدریس وارث علمی او یعنی سید بزرگوار سید علی شوشتری شرکت کرد، در حالی که در همین مدت کماکان از افاضات معنوی او در درس اخلاق مستفید می‌شد. آخوند سخت به سید ارادت می‌ورزید، و سید نیز بسیار به آخوند عنایت داشت. پس از دو سال سید به سلف خود پیوست و از آن هنگام آخوند در محضر دو استاد مسلم آن عصر یعنی میرزا محمد حسن شیرازی و شیخ راضی نجفی به تعلم فقه و اصول پرداخت. هم بحث و طرف مباحثه او در این هنگام مرحوم حاج آقا رضا همدانی بود که بعدها از بزرگترین فقهاء عصر خود گشت. آخوند در حوزه درس میرزای

۱- مندرجات این بخش از کتابهای مرگی در نور والمصلح المجاهد اخذ و گردآوری شده است.

شیرازی بسیار مورد توجه و عنایت استاد خویش بود و اکثر اوقات اتفاق می افتاد که مجلس درس به صورت مباحثه بین آن استاد و این شاگرد در می آمد. و یک بار که کار تبادل نظر در مورد یک مسأله بین آن استاد دانش پرور و این شاگرد دانش پژوه به درازا کشید و روزهایی متوالی را به خود اختصاص داد آخوند خراسانی بدون این که از نظر علمی قانع شده باشد برای رعایت حریم استاد سکوت اختیار کرد. روز بعد وقتی که میرزای شیرازی بر منبر تدریس نشست، قبل از شروع در بحث اظهار کرد در مورد مسأله مورد مناقشه او و شاگردش در روزهای گذشته، حق با آخوند خراسانی بوده است. و آنگاه در باره شاگرد محقق خود جمله ای گفت که بعدها مشهور شد و در صفحات تاریخ نقش بست. آن سخن این بود: «بداية فکرا لاخوند نهایة افکار الاخرین». آخوند به سید مهدی قزوینی (متوفی در ربیع الاول ۱۳۰۰ هجری قمری) که از اعلام علماء شیعه در سده های اخیر می باشد ارادت می فریاد می ورزید. و با آن که آخوند در آن سنوات در ابتدای راه تحقیق و هنوز جوان بود از نظر علمی مورد ستایش سید قرار داشت. اجازه روایتی مفصلی که سید چندماه قبل از رحلتش به آخوند داده مشحون به تجلیل از مقال فضل و پایگاه رفیع علمی آخوند است.

مجلس درس و زعامت علمی و تقلیدی آخوند

آخوند خراسانی در سال ۱۲۹۰ هجری قمری چون خود را از اساتید خویش بی نیاز می دید ترک تلمذ کرد و به تدریس مشغول شد. ابتکار در تحقیق و استحکام در استدلال و احاطه علمی و موشکافیهای دقیق وحدت فکر و سرعت انتقال او همراه با طلاقت لسان و بیان شیوایش که شهره آفاق گشت سبب شد که حوزه درس او به زودی رونق بگیرد. در سال ۱۲۹۱ میرزا به سامره هجرت کرد و بسیاری از شاگردان و اصحاب میرزا همراه او از نجف به سامره کوچ کردند. آخوند در آن روزگار خود از مدرسین بنام نجف بود و در مجلس درس میرزا شرکت نمی کرد، اما به احترام مقام میرزا در معیت او از نجف به سامره رفت. میرزا با

۱ - مندرجات این بخش از کتابهای مرگی در نور والمصلح المجاهد و سیاحت شرق (نوشته آقا نجفی قوچانی - چاپ مشهد) و الذریعه (نوشته شیخ آقابزرگ تهرانی - جلد چهارم) و دائرة المعارف بزرگ اسلامی (چاپ تهران - جلد اول) اخذ و گردآوری شده است.

توجه به نیاز نجف به وجود مدرسی چون آخوند به او توصیه کرد به نجف باز گردد. آخوند بازگشت و و بر مسند تدریس حوزه هزار ساله نجف نشست. به هنگام صبح در مسجد هندی فقه تدریس می کرد، و شب پس از نماز عشاء در مسجد طوسی به تدریس اصول اشتغال می یافت. علاوه بر آن به هنگام عصر در خانه خود برای شاگردان برگزیده اش که تعداد آنان را بین سیصد تا چهارصد تن ذکر کرده اند تدریس فقه داشت. او درس اصول را به زبان عربی و درس فقه را به زبان فارسی تقریر می کرد. طلاب و فضلا همچون پروانه گروه گروه گرد شمع وجودش جمع می شدند. میرزای شیرازی نیز طلاب نجف را به استفاده علمی از محضر آخوند خراسانی تشویق می کرد و فضل و دانش او را بسیار می ستود و تا آن جا که در توان داشت در ترویج او می کوشید. کمیّت و کیفیت محفل درس او روز به روز در فزونی بود. وصیت دانش و ابتکارات علمی و حسن بیان او گسترش می یافت. و با آن که در آن عصر در عرضه علم و تدریس پهلوانانی نامدار در نجف عرض اندام می کردند، حوزه درس آخوند بر همه آن محافل علمی تفوق داشت و سیمای آخوند به عنوان مدرس بزرگ نجف در سراسر حوزه های علمی شناخته شد. در سال ۱۳۱۲ میرزای شیرازی درگذشت و با رحلت او حوزه سامره از رونق افتاد، و بار دیگر همه نظرها به سوی نجف و زعیم علمی آن آخوند خراسانی معطوف گشت. وی به عنوان جانشین میرزای شیرازی و بزرگترین مرجع تقلید و زعیم دنیای تشیع در آن عصر شناخته شد. مبانی تازه ای که در اصول بنیان نهاد شهرت علمی عظیمی برای او به همراه آورد. و این اشتها توأم با آن قدرت بیان اعجاب انگیز سبب شد که از تمام اقطار و اکناف دانشمندان و طالبان علم برای درک محضر وی و حضور در حوزه درس او به سوی نجف روی بیاورند. در عصر او اقبال طلاب به حوزه نجف فزونی چشمگیر یافت و ازدیاد افراد آن حوزه در زمان زعامت علمی او نسبت به اعصار قبل بارز و محسوس شد. قدرت علمی وصیت عظمت حوزه درس آخوند نه تنها در عالم تشیع بلکه در سرتاسر عالم اسلام گسترش یافته بود. تا آن جا که شیخ الاسلام عثمانی به قصد دیدار مجلس درس آخوند به بهانه زیارت قبر ابوحنیفه به بغداد و سپس به نجف رفت، و در مجلس درس آخوند حضور یافت. مؤلف کتاب تاریخ روابط ایران و عراق در صفحه ۲۶۵ شرح این مجلس و کیفیت حضور شیخ الاسلام عثمانی را در آن به تفصیل نگاشته است. آخوند به مجرد ورود

شیخ الاسلام به حوزه درس خود و نشستن او در جرگه تلامید، با فطانت زیاد بدون آن که به وجود این میهمان اشاره کند کلام را به سوی رأی ابوحنیفه سوق داد که قائل است «نهی در احکام دلیل صحت است نه فساد» و سخن او را با بیان سحرانگیز خویش تقریر کرد و ادله‌ای را که ابوحنیفه بر اثبات مدعای خود اقامه کرده شرح و بسط داد. شیخ الاسلام از سخنان پیشوای بزرگ مذهب جعفری که این چنین مبنای مؤسس مذهب حنفی را تبیین می‌کرد به اهتزاز درآمده بود، و غرق حیرت گشته که چگونه در مهد معارف تشیع مبنای امام حنفیان تقریر می‌شود که ناگهان آخوند خراسانی به بیان اشکال بر کلام ابوحنیفه آغاز کرد، و اشکالی در پی اشکالی بر این رأی ایراد نمود. و در رد مبنای ابوحنیفه آن قدر براهین استوار با شیواترین سخن و محکمترین اسلوب بیان کرد که از آن مبنی چیزی برجای نماند. و همچون برفی که در برابر پرتو آفتابی گرم به یکباره ذوب شود آن کلام، در برابر بیان کوبنده و روشن آخوند نابود شد و بر باد رفت. به طوری که شیخ الاسلام ناگزیر شد تصدیق کند که آن اشکالات بر کلام ابوحنیفه وارد است. آخوند خراسانی آن‌گاه به بیان رأی علماء مذهب جعفری پرداخت و به عنوان آخرین نظر و تحقیقی‌ترین مبنی رأی استاد خود شیخ انصاری را با بیانی دقیق بر کرسی تحقیق نشاند. به نحوی که مفتی بزرگ مذهب تسنن ناچار به تصدیق صحت آن مبنی شد. کلام آخوند که به این جا رسید به حضور شیخ الاسلام عثمانی در مجلس درس خود اشاره کرد و اظهار نمود که به احترام او از منبر فرود خواهد آمد تا شیخ الاسلام بر فراز منبر رود و حاضران را از علوم خود بهره‌مند سازد. با این سخنان آخوند از فراز منبر به زیر آمد. شیخ الاسلام از جای برخاست، و آن چنان مجذوب بیان شیوای آخوند و مرعوب قدرت علمی او و عظمت محفل درسش گشته بود که جرأت نکرد پای بر منبر گذارد و متواضعانه در کنار آخوند نشست. و به هنگامی که آخوند برای ترک مجلس درس برخاست او نیز چون دیگران در پی آخوند روان شد و مسجد طوسی را ترک گفت. شیخ الاسلام عثمانی آن قدر از عظمت آن محفل علمی و قدرت فکری آن مدرس بی نظیر و نبوغ خارق العاده او به اعجاب درآمده بود که در بازگشت به عثمانی از حضور خویش در آن مجلس به عنوان ارزشمندترین خاطره آن سفر تاریخی یاد می‌کرد. شرکت کنندگان در مجلس درس او به قدری زیاد بودند که تا آن زمان مانند آن شنیده نشده بود. تعداد آنها را از هزار تا دوهزار

نفر گفته و نوشته‌اند. پاره‌ای از این ارقام بر پایه حدس و تخمین قرار دارد. ولی سه سرشماری دقیق از سه تن از شاگردان بنام او در کتب معتبر ذکر شده که صحیحترین تعیین‌کننده رقم حاضران حوزه درس او می‌باشد. سرشماری نخست را شیخ آقابزرگ تهرانی در صفحه ۳۶۷ جلد چهارم ذریعه نقل کرده و تعداد شاگردان احصاء شده آخوند را در دوره آخر تدریس وی بیش از هزار و دویست نفر ذکر کرده است. و در صفحه ۱۱۸ کتاب مرگی در نور از قول سید هبه‌الدین شهرستانی نقل شده که یک مرتبه اقدام به شمارش شاگردان آخوند کرده است، شماره آنها بیش از هزار و پانصدتن بوده. سومین سرشماری را شیخ محمدرضا مروج طبسی در صفحه ۲۰۰ جلد دوم ذرایع البیان از میرزا محمد فیض قمی نقل کرده که آن عالم بزرگوار فرموده است یک روز من و شیخ ضیاءالدین عراقی تصمیم به شماره کردن افراد بحث آخوند گرفتیم و هرکدام از ما بر کنار یک در مسجد ایستادیم و هر یک از شاگردان را که خارج می‌شد می‌شمردیم. مجموع افراد شمرده شده به وسیله ما دوتن بالغ بر هزار و هفتصد نفر شد. این اختلاف در شماره شرکت کنندگان در حوزه درس آخوند احتمالاً نتیجه اختلاف تعداد شاگردان درس اصول با شاگردان درس فقه وی بوده است. گرچه در کمیت شاگردان او اختلاف وجود دارد، ولی در کیفیت مجلس درس او بین تذکره‌نویسان هیچ اختلافی نیست و همه در این نکته متفقند که مجلس درس او مشحون از افاضل طلاب و مجتهدین بود و حداقل چهارصد تن مجتهد مسلم در پای منبر تدریس او می‌نشستند و از افادات او بهره می‌بردند: پاره‌ای از این تلامید در همان زمان که در محضر او شاگردی می‌کردند خود از اساتید صاحب آوازه حوزه نجف محسوب می‌شدند و دارای مجلس درس خارج بودند، مانند شیخ عبدالله گلپایگانی که درخشانترین چهره در میان تلامید آخوند بود و از معدود افرادی بود که در مجلس درس آخوند قدرت ایراد اشکال داشت و استاد به سخنان او گوش فرا می‌داد و در صد پاسخگویی به کلمات او بر می‌آمد، ولی افسوس که در سال ۱۳۲۷ قمری در عنفوان جوانی درگذشت و استاد را در سوک خود نشانده. و همچون سید بزرگوار و استاد علم و عمل سید احمد تهرانی کربلایی، که با وجود آن که حوزه درس خارج فقه داشت در درس آخوند حاضر می‌شد و در محضر علمی او خوشه‌چینی می‌کرد. حضور این تعداد از دانشمندان و مجتهدین در محضر یک استاد به منظور کسب علم برای هیچ یک از دیگر نامداران و نوابغ

اتفاق نیفتاده است. با توجه به این خصوصیات به نظر می‌رسد که بعضی از مورخان و تذکره‌نویسان (همچون نویسندگان سیاحت شرق و آفتابی که غروب نمی‌کند) کاملاً بجا و مقرون به حقیقت داوری کرده‌اند که گفته‌اند: «در عالم اسلام بعد از امام جعفر صادق علیه السلام مدرسی مانند آخوند خراسانی پا به عرصه وجود ننهاده است».

شاگردان آخوند خراسانی^۱

از امتیازات حوزه درسی آخوند یکی این بوده است که اکثر شاگردان وی با اختلاف مراتب متصدی مقامات عالی روحانیت گشته‌اند. مرجعیت تقلید و زعامت عالم تشیع بعد از رحلت میرزا محمد تقی شیرازی تا عصر حاضر در اختیار شاگردان بلافصل و مع الفصل آخوند خراسانی بوده است. مشهورترین شاگردان او که در مراتب علمی و معنوی و اجتماعی مقامی والا احراز کرده‌اند عبارتند از:

- ۱- سید ابوالحسن اصفهانی
- ۲- شیخ ضیاءالدین عراقی
- ۳- شیخ محمد حسین اصفهانی
- ۴- شیخ عبدالکریم حائری یزدی
- ۵- حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی
- ۶- حاج آقا حسین طباطبائی قمی
- ۷- شیخ عبدالله گلپایگانی
- ۸- شیخ علی قوچانی
- ۹- شیخ عبدالحسین رشتی
- ۱۰- میرزا ابوالحسن مشکینی
- ۱۱- شیخ ابوالقاسم قمی
- ۱۲- شیخ محمد علی شاه آبادی
- ۱۳- شیخ محمد رضا فلسفی تنکابنی
- ۱۴- میرزا یوسف اردبیلی
- ۱۵- سید یونس اردبیلی
- ۱۶- میر سید عبدالمطلب بسطامی
- ۱۷- شیخ صالح علامه مازندرانی (سمنانی)
- ۱۸- سید محمد صادق خاتون آبادی
- ۱۹- سید محمد نجف آبادی
- ۲۰- شیخ محمد رضا مسجدشاهی اصفهانی
- ۲۱- شیخ جعفر محلاتی
- ۲۲- سلطان العلماء اراکی
- ۲۳- آقا نجفی قوچانی
- ۲۴- میرزا محمد فیض قمی

۱- مندرجات این بخش از کتاب‌های، نقباء البشر، نوشته شیخ آقابزرگ تهرانی - چاپ مشهد، و مرگی در نور و المصلح المجاهد و سیاحت شرق اخذ و گردآوری شده است.

- ۲۵ - سید حسین بادکوبه‌ای - ۴۵ - سید حسن مدرس
 ۲۶ - آقابزرگ حکیم شهیدی خراسانی - ۴۶ - امام جمعه خویی
 ۲۷ - سید کاظم عصار - ۴۷ - سید محمد حجت کوه کمره‌ای
 ۲۸ - سید جمال‌الدین گلپایگانی - ۴۸ - سید محمد تقی خوانساری
 ۲۹ - سید ابوتراب خوانساری - ۴۹ - سید صدرالدین صدر
 ۳۰ - میرزا آقا اصطهباناتی - ۵۰ - سید حسین حمامی
 ۳۱ - سید عبدالغفار مازندرانی - ۵۱ - شیخ محمد رضا آل یاسین
 ۳۲ - سید احمد تهرانی کربلایی (واحدالعین) - ۵۲ - میرزا مهدی شیرازی
 ۳۳ - شیخ محمد باقر بهاری - ۵۳ - سید عبدالهادی شیرازی
 ۳۴ - سید علی قاضی طباطبایی - ۵۴ - سید محسن طباطبائی حکیم
 ۳۵ - سید محمد فیروز آبادی - ۵۵ - سید محمود شاهرودی
 ۳۶ - شیخ موسی شراره - ۵۶ - سید محمد صادق حجت طباطبائی
 ۳۷ - سید عبدالحسین شرف‌الدین عاملی - ۵۷ - میرزا فتاح شهیدی تبریزی
 ۳۸ - سید محسن امین عاملی - ۵۸ - میرزا علی ایروانی
 ۳۹ - شیخ آقابزرگ تهرانی - ۵۹ - شیخ هادی جلیلی کرمانشاهی
 ۴۰ - شیخ محمد جواد بلاغی - ۶۰ - سید احمد خوانساری
 ۴۱ - شیخ محمد حسین کاشف‌الغطاء - ۶۱ - میر سید علی نجف آبادی
 ۴۲ - شیخ هادی کاشف‌الغطاء - ۶۲ - حاج میرزا محمد آقازاده کفائی خراسانی
 ۴۳ - سید هبة‌الدین شهرستانی - ۶۳ - حاج میرزا احمد کفائی خراسانی
 ۴۴ - سید ابوالقاسم کاشانی

مجلس فتوایی آخوند^۱

جمعی از خواص شاگردان اصحاب مجلس فتوایی آخوند خراسانی بوده‌اند. این مجلس که شبها پس از درس اصول در خانه او برپا می‌شد مشحون از مبرزترین شاگردان و

۱ - مندرجات این بخش از کتاب مرگی در نور والمصلح‌المجاهد اخذ و گردآوری شده است.

اصحاب وی بوده است، و حضور در آن موجب مباحثات برای حاضران در این مجلس به شمار می آمده است. هدف از تشکیل این مجلس تنظیم جواب مسائلی بوده است که از گوشه و کنار عالم تشیع از جانب مقلدینش از وی سؤال می شده است. آخوند در این مجلس فتوی و رأی فقهی خود را با زبده اصحاب و شاگردانش در میان می گذاشته است و ضمن تبادل نظر با آنان به دقیقترین وجه به تحقیق در مبانی فقهی می پرداخته است. تعلیقاتی که آخوند بر کتب فقه فتوایی نگاشته در این مجلس مورد بررسی قرار گرفته سپس به صورت رأی نهائی و فتوای قطعی او ثبت شده است. اعضاء مجلس فتوایی او که از میان مبرزترین شاگردان و اصحاب وی برگزیده شده بودند عبارتند از:

- | | |
|-----------------------------|--|
| ۱ - شیخ عبدالله گلپایگانی | ۱۰ - شیخ عبدالکریم حائری یزدی |
| ۲ - میرزا حسین نائینی | ۱۱ - حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی |
| ۳ - سید ابوالحسن اصفهانی | ۱۲ - حاج آقا حسین طباطبائی قمی |
| ۴ - شیخ محمد باقر گلپایگانی | ۱۳ - سید محمد رضا اصفهانی |
| ۵ - شیخ ضیاءالدین عراقی | ۱۴ - شیخ مهدی مازندرانی |
| ۶ - شیخ محمد حسین اصفهانی | ۱۵ - شیخ غلامعلی قمی |
| ۷ - شیخ محمد تقی گلپایگانی | ۱۶ - شیخ عبدالحسین رشتی |
| ۸ - شیخ علی قوچانی | ۱۷ - حاج میرزا محمد آقا زاده کفائی خراسانی |
| ۹ - شیخ علی گنابادی | ۱۸ - حاج میرزا احمد کفائی خراسانی |

این مجلس تا پنج ساعت بعد از غروب آفتاب به طول می انجامید، و سپس آخوند به استراحتگاه خویش می رفت.

عادات و خصوصیات جسمانی و اخلاقی او^۱

آخوند از استعمال دخانیات نفرت داشت. خوراک او ساده و مقدار آن ناچیز بود. به نان و دوغ و سبزی دلبستگی نشان می داد. در شبانه روز بیش از دو وعده و در هر وعده بیش

۱ - مندرجات این بخش از کتابهای مرگی در نور و المصلح المجاهد و سیاحت شرق اخذ و گردآوری شده

از پنج لقمه غذا نمی خورد. محمدباقر الفت فرزند آقا نجفی اصفهانی که مدتی در نجف به سر برده و آخوند و معاصرینش را از نزدیک دیده و سنجیده است در مقاله‌ای که در شرح خصوصیات آخوند نگاشته و حدود بیست و پنج سال قبل در مجله خواندنیها منتشر کرده است در باره روحیات و عادات آخوند چنین می نویسد: «خدای او را بیامرزد او که از دیگر معاصرانش به هوی تر بود. کم می خوابید و بسیار اندک غذا می خورد. از هیاهو در اطراف شخصیت خود سخت پرهیز می کرد. در طول زندگانش با وجود امکان فراوان، از مال دنیا چیزی نیندوخت». بسیار نظیف بود و برازنده لباس می پوشید، و با کمال سادگی که داشت ظاهرش آراسته بود. معمولاً البسه‌ای ساده بر تن می کرد که به علت دقت بسیار در نظافت و برازندگی آن، به نظر فاخر می آمد. لاغر اندام و نسبتاً بلندبالا بود. اوژن اوین سیاح و سیاستمدار فرانسوی که در عصر او می زیست و برای سیاحت سفری به عراق رفته و در نجف به محضر آخوند بار یافته است در کتاب ایران امروز (صفحه ۴۰۵) پس از آن که آخوند را به عنوان زعیم عالم تشیع و بزرگترین شخصیت روحانی سراسر خاور میانه می ستاید چنین می نویسد: «پیرمردی است با ریش سپید و اندام لاغر و ظریف». طنین صدایش بسیار رسا بود، و به هنگام تدریس از مسافتی دور آهنگ کلامش به وضوح شنیده می شد. به نحو تواتر نقل شده است که به علت کثرت تلامذش پس از آن که شبستان و صحن و بام و حتی راه پله مسجد طوسی مملو از جمعیت می شد آن دسته از شاگردانش که جایی در آن مسجد برای خود نیافته بودند برای استفاده از درس او به مدرسه قوام که پیش از پنجاه متر از مسجد طوسی فاصله دارد می رفتند و بر بام آن می نشستند و از بیانات آخوند بهره می بردند و از این مسافت آن قدر صدای او واضح به گوش می رسید که عده‌ای از آنان از همین فاصله تقریرات درس او را می نوشتند. او نکته سنج بود و طبعی حساس و ظریف داشت. دارای رفتاری مؤدبانه و متین بود، و به هر کس بالاخص اهل فضل حرمتی شایان توجه می نهاد. با آن که به گفته جمیع مورخان و تذکره نویسان معاصرش بر منبر تدریس چون سلطانی با اقتدار سلطنت می کرد اما در خارج از حوزه درس بسیار ساده و بی پیرایه می زیست، و با تمام طلاب و شاگردان خود چون افرادی همدوش و هم‌رتبه خویش برخورد می کرد. قدرت اراده و شجاعتی چشمگیر داشت که از نیروی ایمان و استغنائی طبع او سرچشمه می گرفت. بسیار کریم و با سخاوت بود. اگر موردی برای صرف وجوه شرعیه پیش می آمد از بذل هر چه که در اختیار و توان او بود

در بیغ نمی ورزید. تذکره نویسان نوشته اند که یک شب به هنگام برپایی مجلس فتوایی او، یکی از طلاب نجف برای استمداد مالی در مورد ازدواج فرزندش به محضر او آمد و به او عرض حاجت کرد. آخوند دستور داد که هر آن چه که در صندوق وجوه موجود بود در اختیار آن صاحب حاجت گذاشتند. او با دریافت وجه قابل اعتنالی از حضور آخوند بیرون رفت در حالی که برای خود آخوند پیشیزی باقی نمانده بود. به هنگام مرگش با آن که برای دفاع از وطنش در برابر تجاوز بیگانگان عازم سفر به ایران بود و دهها هزار نفر از مراجع و علماء و فضلاء و طلاب و عشایر مسلح عراق و ایرانیان مقیم آن دیار در این سفر او را همراهی می کردند جز شش تومان در نزد او پولی یافت نشد، در حالی که هزاران تومان برای شهریه طلاب نجف مقروض بود. این واقعه و دهها واقعه دیگر نظیر آن همه حکایت از آن می کند که او در عمل مردی موحد بود. توحید به او آرامشی داده بود که در هیچ حادثه ای تزلزل به روح او راه نمی یافت، و ایمان راسخش به او قدرت و شجاعتی بخشیده بود که از هیچ ناملایمی نمی هراسید، و برای جلب منفعت موهوم و دفع ضرر خیالی ادای وظیفه فعلی را ترک نمی کرد. به خدا اعتقاد و توکل داشت و بر اساس این تکیه گاه در برابر هر باطلی مردانه می ایستاد و از هر حقیقتی مردانه دفاع می کرد، هر چند که این ایستادگی برای احقاق حق و ابطال باطل دیگران را خوش نمی آمد. او به حقیقت و تمام مظاهر آن عشق می ورزید و مکرر گفته بود: «دیانت فرزندان من هنگامی بر من ثابت می شود که از غیر من تقلید کنند. چون تا وقتی که مقلد من هستند نمی توانم تمیز دهم که تشخیص وظیفه آنها را به تقلید از من واداشته یا هوای نفس که به صورت ترویج از پدر خویش در آنها تجلی کرده است». به هنگام رحلت حاج میرزا حسین خلیلی تهرانی که مرجع تقلید اعراب و در نهضت مشروطیت پشتیبان آخوند و با او همقدم بود به اطلاع آخوند رساندند که عده ای از فضلاء نجف مورد مساعدت مالی فقید مزبور بوده اند و با مرگ او این مساعدت قطع شده است، بجاست که با ارتباط نزدیکی که بین آخوند و حاج میرزا حسین خلیلی بوده است آخوند متکفل این امداد مالی مستمر گردد. در برابر این پیشنهاد آخوند وعده صریح داد که در اولین امکان به ادای این وظیفه قیام خواهد کرد. پس از این پاسخ، گوینده آن سخن برای این که در این کار تأکید بیشتری کرده باشد، به توهم خود به منظور تخصیص آخوند به وی گفته بود که این عمل شما جلب محبت اعراب را خواهد کرد و سبب می شود که آنان در تقلید به شما رجوع کنند. آخوند در این هنگام سخت برآشفته و گفت:

«آیا سزاوار است که پس از هفتاد سال عمر به خدا شرک بورزم و عملی را جز برای رضای او انجام دهم؟» و همین سخن نابجای آن گوینده خام سبب شد که آخوند مساعدت مالی موعود راتا رجوع اعراب به مقلد بعدی خود به تأخیر انداخت و آن گاه که زمینه تمهید مقدمه برای مرجعیت در میانه اعراب منتفی شد به این مساعدت خود که وعده آن را داده بود اقدام کرد. سلامت نفس او و عفو و گذشتش در برابر دشمنی دشمنان سرسختش زبانزد خاص و عام بود. با وجود کمال قدرت برای هرگونه انتقام، از او نسبت به دشمنانش جز محبت و عطف دیده نشد، و از همین رو همه به چشم پدری مهربان به او می نگریستند و از جان و دل به او عشق می ورزیدند. روزی شیخ مهدی مازندرانی که از فضلای شاگردان و خواص اصحاب آخوند بود به وی گفت که یکی از طلاب نجف به نام میرزا علی مازندرانی برای اثبات مدعای خود در یک دعوی مطروحه در ایران نیاز به امضای شما دارد، و از ایران به او اطلاع داده اند که اثبات مدعای او موکول به امضای آخوند خراسانی می باشد. آخوند پاسخ داد وقت تعیین کنید و به او خبر دهید تا در وقت مقرر بیاید و پس از ادای شهادت ذیل سند او را امضاء کنم. شیخ مهدی مازندرانی جواب داد او از استبدادیان غیرقابل انعطاف و از این رو از دشمنان سرسخت شما می باشد، و راضی نخواهد شد که به خانه شما گام نهد. آخوند در پاسخ با ملایمت گفت که من خانه نشین نیستم، و روزانه ساعاتی را برای تدریس و اقامه نماز جماعت و تشریف به حرم مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام در بیرون از محیط خانه می گذرانم. اگر از آمدن به این جا ابا می کند در خارج از خانه به نزد من بیاید تا خواست او را برآورده سازم. از قضا یک روز پیش از ظهر که آخوند پس از درس فقه خسته از مسجد هندی بیرون آمده آهنگ رفتن به خانه داشت و بیش از هزارتن از شاگردان و اصحاب او در پشت سرش قرار داشتند شخص مزبور رسید و بدون آن که نسبت به آخوند ادای احترام کند سندی را به آخوند عرضه کرد و به مضمون آن شهادت داد. همه تصور می کردند که آخوند آن سند را به یکی از اصحاب خود خواهد سپرد تا در خانه برای امضاء به نزد او بیاورد و پس از امضاء به میرزا علی مازندرانی برگرداند. ولی همه با کمال تعجب دیدند که این پیرمرد خسته که در آن زمان زعیم عالم تشیع بود برای آن که برآوردن حاجت یک انسان نیازمند ساعتی به تأخیر نیفتد، هرچند که آن صاحب حاجت از سرسختترین دشمنان او باشد، به دیوار کوچه تکیه داد و فرزند خود حاج میرزا احمد را به حضور خواست و به او امر کرد تا به سرعت به خانه رود و قلمدان او را بیاورد تا در همان

لحظه و همان جا ذیل سند او را امضاء و مهر کند. مرجع فقید سید محمود شاهرودی به نقل از میرزا حسین نایینی و سید عبدالله شیرازی به نقل از شیخ ضیاء الدین عراقی و شیخ محمد رشتی فرزند شیخ عبدالحسین رشتی به نقل از پدرش برای من حکایت کرده اند که یکی از طلاب فاضل حوزه درس آخوند پس از حکم او به وجوب تأیید مشروطیت از وی برید و به مرجع عالیقدر سید محمد کاظم طباطبائی یزدی که قائل به حرمت تأیید مشروطیت بود پیوست، و در محافل نجف نسبت به استاد سابق خود ناسزا می گفت. از قضا گروهی از همشهریان او که همگی از مقلدان آخوند بودند از ایران به قصد زیارت اعتبار مقدسه عراق ابتدا به کربلا و سپس به نجف آمدند و در منزل او سکونت گزیدند. پس از تشریف به حرم از او خواستند تا برای زیارت آخوند آنها را همراهی کند، و چون وضع مالی نا مساعد او را دیده بودند به او بشارت دادند که حامل هشتاد سکه طلا به عنوان سهم امام علیه السلام برای آخوند هستند. و با سابقه ای که از جود آخوند دارند از او خواهند خواست که آن وجوه را برای بهبود وضع مالی او تماماً در اختیارش بگذارد. صاحب خانه نه پای رفتن به حضور آخوند را داشت و نه دل گذشتن از آن پول را. خصوصاً که تصور می کرد با ناسزاهایی که به آخوند گفته از آن پول محروم خواهد شد. ولی نمی توانست از این تصورات با میهمانانش سخنی بگوید. چه، آنها مقلد آخوند بودند و به او سخت ارادت می ورزیدند، و اگر از انقطاع صاحب خانه خود نسبت به آخوند مستحضر می شدند از او می رنجیدند، و این سخت به زیان او بود. از این رو با تمام دشواری تن به قضا داد و همراه آنها به سوی خانه آخوند روان شد. به هنگام ورود به محضر آخوند، آن عالم وارسته با سابقه ای که از بی مهری شاگرد سابقش داشت دریافت آن چه که آن دشمن را به خانه او کشانده گرفتاری و نیاز است، نه مهربانی و عرض ادب به ساحت استاد. لذا به احترام ورود او قیام کرد و او را به نزد خود خواند و در کنار خویش جای داد و در برابر همشهریان او از او تجلیل فراوان کرد، و سپس آهسته از او پرسید چه کمکی از دست من برای شما ساخته است؟ پاسخ داد که این همشهریان من که مقلد شما هستند هشتاد سکه طلا سهم امام علیه السلام برای تقدیم به شما همراه آورده اند. چون من از نظر معیشت در عسرت به سر می برم تصمیم گرفته اند با اجازه شما آن پول را در اختیار من بگذارند. این را گفت و به همشهریان خود اشاره کرد که کیسه پول را به آخوند تقدیم کنند. آخوند بدون آن که پول را بردارد رو به آنان کرد و گفت: «با وجود چنین شخص فاضل کامل در میان شما چرا این پول را

به نزد من آورده اید؟ مگر نمی دانید که دست ایشان به منزله دست من است، و هر پولی که به عنوان سهم امام علیه السلام به ایشان بدهید به هر مقدار که باشد مورد قبول من خواهد بود؟ این پول را بردارید و به حضور ایشان تقدیم کنید تا من قبض رسید آن را نوشته به شما بدهم. آخوند به نوشتن و امضای قبض رسید مشغول شد. یکی از حاضران که تخیل می کرد آخوند یا این شخص را نشناخته یا از سابقه او بیخبر است که اینچنین بر او ارج می نهد و به او احسان می کند، رو به آن شخص کرده گفت: «آقای طباطبائی یزدی در چه حال هستند؟» و به توهم خود می خواست آخوند را متوجه به روش خصمانه آن شخص نسبت به خود او و قرب مکانتش به سید محمد کاظم طباطبائی یزدی کند. به محض شنیده شدن این کلمات در آن مجلس، آخوند قلم بر زمین نهاد و پیش از آن که شخص طرف خطاب، که از شنیدن این کلمات غرق خجلت شده بود، مبادرت به جواب کند رو به آن گوینده جور کرده گفت: «امروز در مسیر درس، خود خدمت آیت الله طباطبائی رسیدم و جویای حال شریفشان شدم، اظهار صحت کامل کردند. آن گاه قلم برداشت و قبض را امضاء و سپس مهر کرد و با کیسه پول به شاگرد سابق و دشمن لاحق خود تقدیم کرد و اظهار داشت که او امر شما در حد مقدمات من امثال خواهد شد، و به هنگام رفتن وی برخلاف عادتش او را تا آستانه در اطاق بدرقه کرد، و پس از نشستن بر جای خود رو به حاضران کرد و گفت: «اختلاف من با فقهای مخالف مشروطیت به مثابه اختلاف فتوای دو فقیه در یکی از فروع فقهیه است. همچنان که آن اختلاف در فتوی مجوز اختلاف اصحاب آن دو فقیه با یکدیگر نمی تواند باشد این اختلاف در وجوب و حرمت مشروطیت نیز نمی تواند مجوز اختلاف شما با اصحاب فقهای مخالف مشروطیت باشد». یکی از حضار گفت: «شخصی که اکنون از محضر شما رفت علناً

۱- به همین جهت با تمام مخالفت های مرحوم شیخ فضل الله نوری قدس سره با مشروطیت، پس از پیروزی مشروطه خواهان و تصرف تهران از طرف آنان، اولین اقدام آخوند مخابره تلگرافی به دولت موقت مشروطه بود که در طی آن دستور به حفظ جان و رعایت احترام نسبت به شیخ فضل الله نوری اعلی الله مقامه داده بود. ولی عوامل نفوذی استعمار در حکومت موقت مشروطه بقیه اعضاء حکومت را وادار کردند که تلگرام آخوند را مخفی کرده و شیخ فضل الله نوری رحمة الله علیه را اعدام کنند و بعد تلگراف آخوند را اعلان نمایند و از آخوند به این گونه عذرخواهی کنند که تلگرام شما دیر به دست اعضاء دولت رسیده است، و وقتی تلگرام رسیده است که شیخ اعدام شده بود. و اینچنین کردند و آنچه که نباید واقع شود واقع شد. **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.**

در محافل شما را لعن و هتک می‌کند. با وجود این چرا شما این اندازه به او احسان و محبت گردید؟» آخوند پاسخ داد: «من بر این امر واقف بودم، ولی من کتب فقها را تتبع کرده‌ام و ندیده‌ام که فقیهی فتوی داده باشد که یکی از شرایط استحقاق سهم امام علیه‌السلام ارادت به آخوند خراسانی است.» رواة ثلاثه این واقعه - میرزا حسین نایینی و شیخ ضیاء‌الدین عراقی و شیخ عبدالحسین رشتی - گفته‌اند که روز بعد نیز به عادت هر روز در محضر آخوند بودیم که آن شاگرد سابق که از دشمنان آخوند شده بود و روز قبل مورد لطف او قرار گرفته از در وارد شد و پس از ادای احترام نسبت به آخوند در برابر او زانو زد و پوزش آغاز کرد. آخوند برآشفت و به او گفت: «آقا، چرا از عقیده خود به جهت پولی که به شما داده‌ام دست بر می‌دارید، و خود را به هشتاد سکه طلا می‌فروشید؟ شما تشخیص داده‌اید که به حکم وظیفه باید با من مخالفت کنید. این تشخیص وظیفه شما را موظف به ادامه مخالفت با من می‌کند. و هر قدر که من به شما احسان کنم تا وقتی که بر این تشخیص باقی هستید وظیفه الهی به شما حکم می‌کند با من به مخالفت برخیزید. محبت من به شما نباید شما را از مسیر ادای وظیفه منحرف سازد. و اما من نسبت به شما تشخیص داده‌ام که استحقاق هرگونه احسان و مساعدت را دارید، زیرا شما را فاضل و متقی شناختم. و احسان من به شما براساس این تشخیص و برای ادای وظیفه شرعی می‌باشد، و نه به منظور جلب محبت شما. و تا هنگامی که بر این عقیده نسبت به شما باقی باشم به همین روش نسبت به شما ادامه خواهم داد و مخالفت شما با من مرا از ادای وظیفه احسان نسبت به شما باز نخواهد داشت. هر یک از من و شما به ملاک تشخیص که نسبت به دیگری داده‌ایم باید عمل کنیم. من به حکم عقیده‌ام در باره شما موظفم به شما محبت کنم و شما به حکم عقیده‌تان نسبت به من، موظفید با من دشمنی و مخالفت کنید. نه احسان من به شما باید شما را از وظیفه مخالفتان با من منع کند و نه مخالفت شما با من باید من را از وظیفه احسان به شما باز دارد.» با آن که آخوند نسبت به دیگران گشاده دست و بسیار کریم بود نسبت به خود و فرزندان سخته‌گیر و بسیار دقیق بود. در طول زعامتش برای بسیاری از طلاب فقیر مبادرت به خرید خانه کرد ولی برای هیچ یک از فرزندان با وجود فضل و کمالشان خانه‌ای نخرید. روح پاک او از آلودگی به تعلقات مادی گریزان بود. خود او گفته است هنگامی که به نجف آمدم محل سکونت در همسایگی استاد شیخ انصاری بود، و آن قدر به شیخ قرب مکانی داشتم که در شبهای تابستان که در روی بام، من به مطالعه شب را به صبح می‌آوردم سر و گردن

شیخ را که بر روی بام خانه خود به تهجد مشغول بود می دیدم. در مدت دو سال و سه ماه که شاگرد و همسایه شیخ بودم خورش نان من گرمی نان من بود. یک نان ناهار و یک نان شام من بود و برای صبحانه هیچ نداشتم که با آن سد جوع کنم. و در تمام این مدت که هم شاگرد و هم همسایه شیخ بودم هیچ گونه کمک مالی از جانب او به من نشد، ولی با همه این احوال در سراسر طول این مدت به قلب من خطور نکرد که چرا شیخ از مساعدت به من دریغ می ورزد؟ اشتیاق او برای اشتغال علمی مانند اشتیاق یک عاشق مهجور به دیدار معشوق محبوب خویش بود. هیچ حادثه‌ای هرچند بزرگ نمی توانست مانع او از این اشتغال شود، چه آن زمان که بر مسند تدریس تکیه زده بود و چه آن زمان که به تحصیل علم می پرداخت. دو حادثه ثبت شده در تاریخ زندگی او، دو نمونه از این اشتیاق در دو برهه مختلف از زندگی علمی اوست، یکی نمونه‌ای از شوق او به تدریس و دیگری نمونه‌ای از شوق او به تحصیل. در سال ۱۳۲۲ قمری که مرض و باگریبان گیر اهل نجف شد و از هر سه کس یک تن را برخاک هلاک افکند بسیاری از نجف هجرت کردند و تمام درسها تعطیل شد مگر حوزه درس او. و با آن که در این حادثه در طی یک روز سه کس از بستگان نزدیک او (همسرش و همسر پسر سومش حاج میرزا احمد و سومین پسر اولین پسرش مهدی) درگذشتند حتی یک جلسه نیز حوزه درس خود را تعطیل نکرد. این نمونه‌ای بود از جدیت او در تدریس و اما نمونه‌ای از پشتکار او در تحصیل به زمانی مربوط می شود که در محضر سید علی شوشتری کسب دانش می کرد. او در آن هنگام فقط یک پیراهن داشت و در یک شب زمستانی آن را شسته بود. صبحگاه که برای شرکت در درس عازم خروج از منزل بود به علت سرمای هوا هنوز پیراهن خشک نشده بود. بر او گران بود که به سبب نداشتن پیراهن آماده حتی از یک جلسه درس سید محروم شود. لذا بدون پیراهن قبا را بر تن کرد و عبا را آن چنان بر خود پیچید که کس متوجه نبودن پیراهن بر تن او نشود. ولی در آن ایام او مستشکل بحث سید بود، و در هنگام درس که به تبادل نظر ورد و ایراد مطالب با سید مشغول شد از نداشتن پیراهن غافل گشت، دست از عبا در آورده با سید گرم گفتگو شد. دست به آستین او رازش را برملا کرد. پس از فراغ از درس و مباحثه ظهر که به خانه آمد دید که سید بزرگوار چند عدد پیراهن خود را برای او به خانه اش فرستاده است. احترام افزون از حدی که بزرگان تلامذه او که خود از اعظام علمای شیعه در قرن گذشته بوده‌اند، برای او قایل می شدند نتیجه مستقیم احترام شایان توجهی بود که او نسبت به استادان

خویش رعایت می‌کرد. در زمان هجرت میرزای شیرازی به سامره با آن که خود مدرس بزرگ نجف شمرده می‌شد و حوزه درس او پر رونق‌ترین حوزه‌های علمی نجف در آن روزگار بود به احترام استاد خود بر منبر نمی‌نشست و تا میرزا حیات داشت با آن که در سامره بود و آخوند در نجف، پا بر پله منبر تدریس نگذاشت. این فضایل انسانی و ملکات فاضله و مکارم اخلاقی جز نتیجه تکامل معنوی نبود. آخوند بدون تظاهر و فضل فروشی از ابتدای جوانی در درون خود به سیر معنوی به سوی کمال روحی اشتغال داشت. از آن هنگام که به نجف گام نهاد در تحت تربیت اخلاقی استاد بزرگ اخلاق سیدعلی شوشتری قرار گرفت. محضری که حتی شیخ انصاری در آن حضور می‌یافت تا از برکات معنوی و افاضات قدسی آن استاد والامقام که پیر طریق مقصد کمال بود بهره‌ور گردد. و آخوند با ارشاد آن مرد خدا پیوسته در این مسیر گام می‌زد تا به ذروه معنویت و اوج کمال و فضیلت رسید. سید که در زمان حیات شیخ انصاری استاد اخلاقی آخوند بود پس از رحلت شیخ در فقه و اصول نیز مقام استادی او را داشت، و آخوند سخت به او ارادت می‌ورزید و به مقام علمی او اعتقادی راسخ داشت و از وی به دره‌پایی از علم یاد می‌کرد، و با بهره‌جویی از ارشاد او اندک اندک گوهرهای گرانسنگ معرفت را در نهانخانه دل روشن خود می‌اندوخت و روز به روز در فضای پهناور فکری و مندی نشسته بر بال مراقبت به ارتقاء روحی مستمر خود ادامه می‌داد. و از دست یافتن به این گنج شایگان که حاصل رنج پنجاه ساله او بود با احدی کلامی بر زبان نراند و این راز سر به مهر را با خود به درون خاک برد. راز او را دیگران بر ملا کردند، آنان که خود اهل درد بودند و از راز دل دردمند او با خبر گشته در سیر روحی خویش بر کمال معنوی او واقف شده بودند. نمونه‌ای از آن را سید مهدی قاضی طباطبائی نجل استاد بزرگ اخلاق سیدعلی قاضی طباطبائی از کلام پدر ارجمند خویش چنین نقل کرده است: «که پدرم سیدعلی قاضی طباطبائی برای من بیان کرد که یک روز سید سعید حبیبی پیر طریق سیر و سلوک و از مبرزترین تلامذه آخوند ملا حسینقلی همدانی برای من واقعه‌ای را به این شرح بیان کرد: که روزی در میان قبرستان وادی السلام نشسته به تفکر و مراقبت پرداخته بودم، که به ذهن من خطور کرد آن چه را که من با مجاهده نفس به دست آورده‌ام آخوند خراسانی روحانی بزرگ عصر ما با تمام عظمت مقام به دست نیاورده و مراحل را که من در سیر روحی پیموده‌ام او طی نکرده است. در این افکار بودم که به ناگهان مکاشفه‌ای برای من رخ داد. مرا

در عوالمی سیر می دادند که تا آن لحظه بدان راه نیافته بود. ولی هر قدر که پیش می رفتم شخصی را می دیدم که پیشاپیش من با فاصله ای بسیار بعید از من در حال سیر است. هر چه می کوشیدم خود را به او برسانم نمی توانستم و فاصله همچنان باقی بود. از کسی که در کنار من بود پرسیدم این کیست که پیشاپیش من می رود و هر چه من سعی می کنم خود را به او برسانم موفق نمی شود؟ جواب شنیدم که او آخوند خراسانی است. بین تو و او فاصله بسیار است و تو نخواهی توانست خود را به او برسانی. چون به خود آمدم دانستم که در سیر روحانی آخوند خراسانی بسی بر من پیشی دارد. این واقعه و نظایر آن چهره دیگری از آخوند را در پیش چشم می گذارد. سیمای او نه تنها سیمای دانشمندی بزرگ و محقق مبتکر و زعیمی توانا و مجاهدی استوار و پدیری عطوف و مدرسی عظیم الشان می باشد بلکه چهره ملکوتی او به گونه ای دیگر نیز در برابر چشمان پر از نگاه اعجاب و تحسین ارادتمندان او تجلی می کند. چهره عارفی وارسته و صاحب دلی عاری از هوای نفس که خانه دل از اغیار پرداخته، به نور معرفت آراسته، در انتظار مقدم صاحب خانه نشسته، هیچ کس و هیچ چیز جز او را به حریم حرم دل راه نمی دهد، و خانه ای این چنین ارزنده را به ثمن بخش در اختیار هر خس نمی گذارد، و این چنین گنجینه ای را در دسترس دستبرد هر راهزنی قرار نمی دهد. شیخ بزرگوار شیخ محمد حسین اصفهانی شاگرد نامدار از او به هنگام رحلت استاد در سفر حج بود. در شب درگذشت آخوند در عالم رؤیا می بیند که به نجف بازگشته و آخوند در گذشته است. برای شرکت در تشییع جثمان استاد به طرف منزل او رهسپار می شود، ولی قبل از وصول بدانجا با انبوه جمعیت تشییع کنندگان جنازه آخوند مواجه می گردد، که عماری حامل پیکر او را بر دست دارند، اما با کمال تعجب مشاهده می کند که خود آخوند پیشاپیش عماری حامل جثمانش در حرکت است. برای کشف این راز پیش می رود و خود را به حضور آخوند می رساند و از او می پرسد که چگونه با آن که مرده است و او را در عماری نهاده تشییع می کنند چون زندگان همراه جنازه و پیشاپیش آن راه می رود؟ آخوند در جواب تبسم می کند و با این بیت حافظ به شاگرد خود پاسخ می دهد:

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شده به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

کرامت اخلاقی و روح آزاد و طبع بلند و عطوفت پدران و وجود و کرم چشمگیر و عفو و

گذشت حیرت آورش دوشادوش عمق تحقیق و ذوق تدریس و مقام رفیع علمی او در ساختن پایه‌های شهرت و محبوبیتش شریک و همگام بوده است، شهرت عظیمی که در سده‌های اخیر کمتر فقیهی بدان دست یافته است. مبانی تازه‌ای که در اصول تأسیس کرد پس از مبانی شیخ انصاری بیشترین تأثیر را در حوزه‌های علمی پس از وی داشته است، و در میان شاگردان مکتب اصولی شیخ آراء و مبانی آخوند افزونتر از دیگران مورد توجه و نقد و شرح و تحلیل قرار گرفته است. علاوه بر این، از جهت تهذیب اصول از روایت و اسقاط اضافات آن پیشتاز تمام اصولیین و مقتدای آنان در طول تاریخ این علم می‌باشد.

آخوند خراسانی و مشروطیت^۱

آخوند در عین اشتغال دائم به کارهای علمی و تصنیف کتب فقهی و اصولی و تعلیم و تربیت طلاب و اداره حوزه‌ای که در حال رونق روزافزون بود رویدادهای سیاسی و اجتماعی ایران را نیز با دقت دنبال می‌کرد. ولی شهرت آخوند به عنوان رهبر سیاسی، علاوه بر عنوان زعیم علمی و روحانی که از سالها قبل بدان معنون و معروف بود، از دوران فعالیت او در نهضت مشروطیت شروع شد. او به همراه دو تن از مجتهدان بزرگ معاصر خویش میرزا حسین خلیلی تهرانی و شیخ عبدالله مازندرانی با ارسال نامه‌ها و تلگرامها برای رهبران مذهبی و سیاسی در داخل کشور و نشر اعلامیه‌های روشنگر برای توده مردم در رأس رهبران این جنبش قرار گرفت. او به مشروطیت نه به چشم حکومتی کامل و دلخواه می‌نگریست، بلکه آن را وسیله‌ای برای تحدید مظالم حکام جبار مستبد میدانست، و تا آنجا که می‌توانست برای عدم تخلف قوانین حکومت مشروطیت از احکام شریعت حقه جعفری می‌کوشید. وی در تقریظی که بر کتاب تنبیه الامه تألیف میرزای نایینی نگاشت لزوم اخذ قوانین اداره مملکت را از احکام شرع انور اعلام داشت. و لذا فرمان داد که همواره پنج فقیه طراز اول به تعیین مرجع تقلید عصر در مجلس شوری حاضر و ناظر وفق مصوبات آن با احکام شریعت باشند. و برای اولین بار خود پنج تن از فقهای بنام آن عصر ایران را تعیین و برای نظارت بر قوانین مصوبه

۱ - مندرجات این بخش از کتابهای مرگی در نور و دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (جلد اول) و سیاحت

شرق اخذ و گردآوری شده است.

به مجلس فرستاد، که سید حسن مدرس یکی از آن پنج تن بود. آخوند خراسانی در ابتدای حکومت محمدعلیشاه و ظهور علائم استبداد رأی او، اندرز نامه‌ای برای وی فرستاد و او را به رعایت موازین شرع و عدالت و کوشش در راه تأمین استقلال کشور دعوت کرد. و چون شاه خودکامه علی رغم نصایح آخوند کمر به هدم بنای آزادی و قتل آزادیخواهان بست آخوند خراسانی همراه با فتوی به وجوب مشروطیت و تحریم پرداخت مالیات به مأموران دولت استبداد، حکم به خلع محمدعلیشاه از سلطنت داد. محمدعلیشاه از سلطنت خلع شد، و پیش‌بینی حاج ملاهادی سبزواری در باره آخوند خراسانی به تحقق پیوست.

سفر آخوند به ایران و پایان حیات او

حوادث سیاسی و اجتماعی بعدی ایران منجر به دخالت نظامی روسیه از شمال و انگلستان از جنوب گردید. آخوند به منظور حفظ ثغور ایران در برابر تجاوز اجانب و دفاع از حریم اسلام و اصلاح کجرویها و نابسامانیهای روزافزون حکومت مشروطه، آهنگ سفر به ایران کرد. اکثر مراجع و علماء بزرگ آن عصر در اعتاب مقدسه عراق همراهی خود را با آخوند خراسانی در این سفر اعلام کردند. از آن جمله میرزا محمدتقی شیرازی و سید اسماعیل صدر و شیخ عبدالله مازندرانی و شیخ الشریعه اصفهانی و شیخ حسین حائری مازندرانی و سید مصطفی کاشانی بودند. میرزای شیرازی پس از اعلام آمادگی برای حرکت در معیت آخوند خراسانی، به وسیله تلگرام از آخوند تقاضا کرد که تاریخ حرکت خود را از نجف به او اطلاع دهد تا او نیز به همراه آخوند به سوی ایران حرکت کند. آخوند پس از تعیین تاریخ شروع سفر از نجف به سوی ایران، به میرزای نایینی، که از خواص اصحاب آخوند بود دستور می‌دهد که صورت تلگرامی را به میرزای شیرازی تنظیم کند و در ضمن آن تاریخ حرکت آخوند را از نجف به او اطلاع دهد. میرزای نایینی که بسیاری از فرمانها و مکاتیب آخوند با انشاء او نوشته شده است تلگرام را نگاشته برای امضاء به آخوند تقدیم می‌کند. آخوند پس از مطالعه آن، متن تلگرام را به میرزا برگردانده به او می‌گوید این آیه

۱- مندرجات این بخش از کتابهای مرگی در نور والمصلح المجاهد و سیاحت شرق و دائرةالمعارف بزرگ

اسلامی (جلد اول) اخذ و گردآوری شده است.

شریفه را در ذیل تلگرام بنویسید تا آن گاه آن را امضا کنم. آن آیه این بود: لَعَلَّ اللَّهُ يَحْدُثَ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا (سوره طلاق - آیه اول). میرزای نایینی به آخوند خراسانی عرضه می‌دارد که ذکر این آیه پس از متن تلگرام دلیل بر عدم جزم شما به حرکت در تاریخ مقرر است و در نتیجه موجب تردید و تزلزل رأی میرزای شیرازی خواهد شد. آخوند با اصرار و تأکید بر فرمان خود از میرزای نایینی می‌خواهد که حتماً آیه مذکور را نوشته آن گاه برای امضاء به او تسلیم کند. میرزای نایینی که چاره‌ای جز امثال امر آخوند نداشت آیه شریفه را در ذیل تلگرام نوشته سپس آخوند آن را مهر و امضاء می‌کند. و چنان که خواهیم دید آن چه که در آن لحظه به قلب آخوند خطور کرده بود وقوع یافت و خداوند با احداث رحلت ناگهانی او برنامه این سفر را برهم زد. علاوه بر مراجع بزرگ تشیع، هزاران نفر از فضلاء و طلاب که از شاگردان و ارادتمندان آخوند بودند آماده شدند تا در سفر به ایران ملتزم رکاب او گردند. دهها هزار نفر از افراد عشایر عراق و ایرانیان مقیم آن دیار که در زمره مقلدین آخوند بودند مسلح شده تا برای دفاع از حریم اسلام در معیت آخوند به ایران بیایند. آخوند خراسانی روز سه‌شنبه بیستم ذی‌الحجه الحرام سال ۱۳۲۹ هجری قمری را تاریخ حرکت خود از نجف به سوی مسجد سهله اعلام کرد تا شب چهارشنبه را در آن مسجد بیتوته کرده روز چهارشنبه از آنجا به صوب کاظمین و سپس به جانب ایران روانه شوند. ولی دست اجل چند ساعت قبل از حرکت رشته این تصمیم را قطع کرد. آن حادثه این چنین اتفاق افتاد، که سحرگاه سه‌شنبه طبق عادت برای ادای نوافل شب برخاست. قبل از طلوع فجر در دل خود دردی شدید احساس کرد و سپس ضعفی مفرط بر او عارض شد. با همان حال نافله و فریضه صبح را به جا آورد و رو به قبله بر سر سجاده به‌از کار بعد از نماز مشغول بود که درد با شدت بیشتر پیکر نحیف او را در میان چنگالهای خود درهم فشرد. بر بدنش عرقی سرد نشست. با خویشتن‌داری بر درد چیره شد و به وصیت آغاز کرد. در لحظه‌ای که وصایایش را به پایان برد عمرش به پایان رسید. همان طور که رو به قبله بر سر سجاده نماز صبح نشسته بود از درد به خود پیچید و سر بر زمین نهاد، و شمع زندگی نورانش در سپیده دم با تندباد مرگی ناگهانی خاموش شد، و لحظاتی پیش از طلوع آفتاب، آفتاب حیاتش غروب کرد. ساده زیست و با همین سادگی از این جهان درگذشت. درست ساعتی قبل از حرکت از نجف به سوی مسجد سهله روحش همچون مرغی تیزپرواز

قفس تن به آسمان ابدیت اوج گرفت . او رفت و همه را در ماتم خود گذاشت . آخوند در بین الطلوعین سه شنبه بیستم ذی الحجة الحرام ۱۳۲۹ هجری قمری برابر با بیستم آذرماه ۱۲۹۰ هجری شمسی و دوازدهم دسامبر ۱۹۱۱ میلادی در گذشت و با مرگ خود عالمی را در سوک و عزا فرو برد . ناگهانی بودن مرگ او و وقوع آن در روز حرکت از نجف به سوی ایران برای مبارزه با بیگانگان متجاوز و کوتاه کردن دست خیانت پیشگان از حکومت ایران سبب شد که مرگ وی طبیعی تلقی نشود و مسموم شدن وی به دست عمال بیگانگان محتمل جلوه کند ، هرچند که گروه دیگری از مورخان و تذکره نویسان معتقدند که در گذشت او به علت سکنه قلبی ناشی از فشارهای روحی شدید بوده است . یکی از امارات طبیعی نبودن مرگ او واقعه ایست که خود از فقید سعید شیخ محمد رشتی فرزند شیخ عبدالحسین رشتی (از خواص اصحاب و مشاهیر شاگردان آخوند) شنیده ام . و شرح آن واقع چنین است که شیخ محمد رشتی از بیان پدرش شیخ عبدالحسین رشتی نقل می کرد که در شب سه شنبه ، آخرین شب حیات آخوند ، هنگامی که پس از درس اصول وی ، از مسجد طوسی به جانب خانه اش به راه افتاد من در خدمت او بودم و پشت سر او گام بر می داشتم . در یکی از کوچه ها پیرزنی که در یک دست جامی آب گرفته بود به نزد آخوند آمد و با کمال تأدب سلام کرد . سپس عرضه داشت که بیماری در خانه دارم ، دعائی بر این آب بخوانید تا برای شفا به بیمار دهم . آخوند جام آب را گرفت و دعائی بر آن خوانده به صاحبش برگرداند . مرتبه دیگر آن پیرزن عرض کرد که تقاضا دارم برای مزید استشفای جرعه ای از این آب بیاشامید تا سؤرها را به بیمار دهم . این کلمات را گفت و دوباره جام را به سوی آخوند پیش آورد . آخوند جام را دیگر بار گرفت و جرعه ای از آن آشامید و باز آن را به دست پیرزن داد . آن پیرزن پس از سپاسگزاری فراوان خدا حافظی کرد و رفت . چند ساعت بعد با بروز درد دلی ناگهانی و شدید آخوند در گذشت . مرگ او سراسر عالم تشیع را در بهت و اندوه فرو برد . حبیب الله نوبخت که در شماره ۱۹۲ سال ۱۳۵۵ مجله وحید به شرح عکس العمل مرگ آخوند در نجف پرداخته می نویسد «نجف یک پارچه ضجه و ناله شده بود . در و دیوار را سیاه پوش کرده بودند و بر فراز خانه ها بیرق عزا افراشته بودند . زنان شیون می کردند و مردان خاک بر سر می پاشیدند و طلاب دستار از سر برگرفته بودند . حتی مأموران دولت عثمانی که اهل سنت بودند چون فرزندی پدر مرده اشک

می ریختند». همه پدری مهربان و پیشوایی آگاه و رهبری توانا را از دست داده بودند. آقانجفی قوچانی نیز که از شاگردان بنام آخوند بود و در آن روزگار در نجف به سر می برد در شرح واقعه رحلت آخوند در سیاحت شرق می نویسد: که دوست و دشمن و مشروطه خواه و مستبد و شیعه و سنی و زمین و آسمان^۱ در مرگ این مرد گریه می کردند. و تمام نجف یک پارچه مجلس عزاشده بود. (سیاحت شرق - چاپ مشهد - ۲ - ۴۸۱) جمعیت انبوهی که آماده شده بودند تا آخوند را در سفر به ایران همراهی کنند ساعتی بعد جنازه او را تا حرم مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام همراهی کردند. و پس از آن که شیخ عبدالله مازندرانی بر جثمان او نماز گزارد، در اولین حجره سمت چپ از باب ذی المراسم و در کنار محقق رشتی او را به خاک سپردند. از عجایب اتفاقات رؤیایی است که سید عبدالغفار مازندرانی در شب رحلت آخوند دیده است. سید که از مبرزین شاگردان آخوند و از اعظام علماء اخلاق بوده است در روز رحلت استادش گفته بود: «دیشب در عالم رؤیا دیدم که در صحن مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام منبری رفیع نهاده اند، و آخوند خراسانی بر بالای منبر نشسته سرگرم تدریس است. و تمام صحن مملو از اعظام علماء تشیع از کلینی تا مراجع معاصر آخوند می باشد که همگی دور منبر او حلقه زده اند و به تحقیقات او گوش می دهند. آخوند پس از فراغ از تدریس از منبر فرود آمد. در این هنگام محقق رشتی در میان انبوه شاگردان از پای منبر برخاست و آخوند را در آغوش گرفت. شب بعد آخوند خراسانی در کنار محقق رشتی در زیر خاکهای صحن مطهر حرم امیرالمؤمنین علیه السلام آرمیده بود. خلق کریم و دست بخشنده و عطف و پدرانه اش که شامل حال دوست و دشمنش می شد سبب گردید که دوست و دشمنش در مرگ او ناله کنند و اشک بریزند. تا آن جا که نوشته و گفته اند این چنین ناله و گریه در مرگ هیچ یک از مراجع و علماء سلف و خلف سابقه نداشته است. آن چه که شعراء بزرگ عرب در رثاء او گفته اند در مرثیه دیگر زعماء تشیع دیده نشده است. و فور اشعار رثاء او و بلندی و استحکام و زیبایی آنها و مکانت علمی و ادبی گویندگانش به مرثیه هایی که در سوک آخوند سروده شده ارزش ویژه ای می بخشد. پاره ای از آنها از نظر ادبی آن قدر دارای

۱ - در روز رحلت آخوند آن طور که در بعضی تراجم نگاشته اند از آسمان بارانی آهسته و نرم می بارید.

این جمله آقانجفی اشاره لطفی به این حادثه و اتفاق می باشد.

مرتبه‌ای والا است که از شاهکارهای شعر معاصر عرب شمرده می‌شود. از زمره آنها قصیده‌ای است که شیخ جواد شبیبی دانشمند و ادیب و شاعر بزرگ عراق در رثاء استادش آخوند خراسانی سروده است. در مجامع ادبی عراق معروف است که به هنگام قراءت این قصیده در مجلس عزای آخوند انبوه حاضران هفتاد مرتبه از شاعر تقاضای اعاده قراءت مطلع این قصیده را کردند. مطلع قصیده رثاء شیخ جواد شبیبی در سوک استادش آخوند خراسانی این بیت است:

«لِوَاءِ الشَّرْعِ لُفٌّ فَلَا جِهَادَ»

«وَبَابُ الْعِلْمِ سُدٌّ فَلَا اجْتِهَادَ»

شیخ علی شرقی یکی دیگر از شعراء بزرگ آن عصر در تحت تأثیر این نکته که انبوه تشیع کنندگان جنازه آخوند ساعاتی قبل مقرر بود در رکاب او عازم سفر به ایران برای دفاع از ثغور اسلام شوند و به جای آن که خود او را در این سفر همراهی کنند اکنون جنازه او را تا آرامگاهش همراهی می‌کنند قصیده‌ای زیبا سروده که در مطلع آن این نکته را به شیواترین وجه پرورانده است. آن مطلع این است:

«سَلِّ الْجَيْشَ جَيْشَ الدِّينِ أَيْنَ أَمِيرُهُ»

«أَذَا نَعْتُهُ بَيْنَهُمْ أَمْ سَرِيرُهُ»

عالم نامدار و شاعر توانا محمدباقر هندی که از تلامذه آخوند خراسانی بود در رثاء استاد چنین سخن را به اوج آسمان برده است:

قِفْ يَا لِسَانَ الشَّعْرِ عَنْ إِطْرَائِهِ

أَوْجِي بَقْرَانٍ لِأَجْلِ ثَنَائِهِ

وَ اكْفُفْ وَإِنْ بَلَغَتْ بِلَاغَتِكَ الْمَدَى

هَذَا مَقَامٌ لَسْتَ مِنْ أَكْفَائِهِ

فَتَنَا أَيْبَى الْأَحْرَارِ أَنْتَ تَكِلُ عَنْ

إِنْشَائِهِ وَالْفِكْرُ عَنْ إِنْشَائِهِ

قَائِضٌ عَلَى الْأَيَّامِ كُلِّ قَضِيَّةٍ

لَا تَنْتَهِي إِلَّا بِفَضْلِ قَضَائِهِ

مَنْ كَانَ رَبُّ الْعَرْشِ مِنْ أَنْصَارِهِ

لأَبَدًا أَنْ يَتَّعَلُّوْا عَلَيَّ أَعْدَائِهِ....

و سید عبدالمطلب حلی در مرثیه آخوند این سان هنرنمایی کرده است :

لَكَ الْأَمْرُ فَأَحْكُمِ بِالَّذِي أَنْتَ عَالِمٌ

فَتَمَنَّ ذَا بَرْدِ الْحُكْمِ وَاللَّهُ حَاكِمٌ

دَعَمْتَ الْهُدَى حَتَّى اسْتَقَامَتْ عُرْوَتُهُ

وَلَوْلَاكَ مِنْهُ مَا اسْتَقَامَتْ دَعَائِمُ

أَبَا أَحْمَدَ أَنْتَ الْمُتَرَجِّمُ لِلْهُدَى

وَعَيْرُكَ عَبَأً أَعْوَزْتَهُ التَّرَاجِمُ

نَهَضْتَ بِأَعْيَالِ الرَّئِيسَةِ قَائِمًا

فَلَا قَعَدَتْ مِنْكَ الْقَوَى وَالْعَزَائِمُ

فَهَلْ أَنْتَ عَيْسَى قَدْ بَعَثَتْ فَأَصْبَحَتْ

بِهِ تَنْشُرُ الْأَمْوَاتُ وَهِيَ رَمَائِمُ

بَلَى أَنْتَ عَيْسَى حِينَ تُحْيِي مِنَ الْبَلَى

رَمِيمًا وَعِنْدَ الْغَيْظِ لِلْغَيْظِ كَاطِمُ

در رحلت آخوند خراسانی شعراء عرب علاوه بر رثاء، ماده تاریخهای بسیاری گفته و سروده‌اند که از آن میان به ذکر یک ماده تاریخ معروف برای سال رحلت وی اکتفا می‌کنیم و این بخش از شرح حال او را با ثبت این ماده تاریخ به پایان می‌بریم. و آن یک دوبیتی است اثر طبع شیخ عبدالحسین جواهری شاعر نامدار از خاندان صاحب جواهر بدین سان :

لِلَّهِ رُزْءٌ عَمَّتْ نَوَافِدُهُ وَلَمْ يَكُنْ قَلْبُ مُسْلِمٍ سَالِمٍ

يَفْقِدُ أَقْصَى الرَّجَامِ مَوْرُخُهُ فِي فَقْدِ بَابِ الْحَوَائِجِ الْكَاطِمِ

(۱۳۲۹)

از وقایع بسیار جالب در باره آخوند و مرتبط با او واقعه ثبت شده‌ای می‌باشد که ۴۶ سال بعد از رحلت وی در سال ۱۳۷۵ هجری قمری اتفاق افتاد. در این سال یگانه دختر آخوند که همسر پسر بزرگ محقق رشتی بود در گذشت. او را در کنار پدرش به خاک سپردند. به هنگام دفن او دیواره قبر آخوند فرو ریخت و جسدش آشکار گشت، جسدی که کاملاً سالم بود و

آن قدر تر و تازه می نمود که گویا آخوند به خوابی خوش فرو رفته بدون آن که تنفس کند. بسیاری از کسانی که در آن لحظه در صحن مطهر علوی بودند جثمان مقدس او را زیارت کردند. از آن کسان که آن روز به دیدن جسد او توفیق یافتند هنوز عده‌ای در قید حیات می باشند. شرح این واقعه که در آن زمان مشهور شد در کتاب مرگی در نور (صفحه ۵-۴۲۴) و در مقدمه کتاب کفایة الاصول (طبع مؤسسه النشر الاسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم - صفحه ۱۷) مسطور گشته است. سه مدرسه علمیه در نجف اشرف از آثار باقیه وی می باشد.

آثار علمی آخوند^۱

آثار عملی آخوند به ترتیب تاریخ تألیف عبارت است از:

- ۱- تعلیقه اول بر رسائل شیخ انصاری. این کتاب که اولین اثر علمی آخوند می باشد در بیست و هشتمین سال حیات او تألیف شده است. و شیخ آقابزرگ تهرانی در ذریعه آن را ادق حواشی رسائل خوانده.
- ۲- تعلیقه دوم بر رسائل شیخ انصاری. این کتاب که پس از تعلیقه اول نگاشته شده است، از آن مبسوطتر می باشد. از این رو تعلیقه اول به حاشیه قدیم و مختصر آخوند بر رسائل و تعلیقه دوم به حاشیه اخیر و مبسوط آخوند بر رسائل مشتهر است. تعلیقه اخیر برخلاف تعلیقه قدیم مکرراً طبع شده است. این تعلیقه در نزد محققین دارای اهمیت بسیار بوده از ارزشمندترین تعلیقات رسائل و تألیفات اصولی آخوند محسوب می شود. آخوند این کتاب را به تدریج به پایان برده بعضی از اجزاء آن را (تعلیقات تعادل و تراجیح) در ۱۲۹۱ و بخشی دیگر را (تعلیقات قطع) در ۱۳۱۵ نوشته است.
- ۳- فوائد. این کتاب ارزنده مشتمل بر پانزده فائده در مباحث مهم اصول و فقه می باشد. تألیف آن پس از شروع تألیف تعلیقه دوم رسائل و پیش از پایان یافتن آن انجام گرفته است. یک بار به طور مستقل و مکرراً همراه تعلیقه دوم رسائل به طبع رسیده است.
- ۴- تعلیقه بر مکاسب شیخ انصاری. این حواشی در ۱۳۱۹ بر مباحث بیع و خیارات

۱- مندرجات این بخش از کتابهای ذریعه و مرگی در نور اخذ و گردآوری شده است.

نگاشته شده است و با وجود اختصار از مهمترین آثار علمی آخوند و از دقیقترین تعلیقات مکاسب به شمار می آید.

۵- کفایة الأصول. این کتاب که معروفترین مصنفات آخوند شمرده می شود ظاهراً در سال ۱۳۲۱ قمری نوشته شده است و شامل دو جلد است که نخستین در مباحث الفاظ و دومین در مباحث عقلیه است. کفایه آخرین کتاب درسی طلاب در علم اصول و در پایان دوره سطح می باشد. و غالباً پایه کار مدرسان در تدریس خارج اصول قرار می گیرد. ارزش کفایه بیشتر از جهت احتواء بر آخرین آراء و مبانی اصولی آخوند و نمایانگر پخته ترین نظرات اصولی او در کاملترین ادوار زندگانی علمی وی و مشتمل بر اساسی ترین مباحث اصولی می باشد. اسلوب آن ایجازیست در سرحد اعجاز. در عباراتی بسیار اندک آراء اصولیین سلف را ذکر و نقاط ضعف و قوت آنها را روشن کرده در برابر آن رأی خود را اظهار و برای اثبات آن اقامه برهان می کند. و این همه در قالب جملاتی کوتاه و کلماتی معدود انجام پذیرفته است. این خصوصیات به این کتاب ارزشی داده است که تمام کتب اصولی پیش از خود به استثنای رسائل شیخ انصاری را تحت الشعاع خویش قرار داده است. کفایه همان قدر که از جهت تأسیس مبانی تازه در اصول ارزش دارد از نظر تهذیب این علم از رواید و اصناف حائز اهمیت است. از جهت ایجاز لفظ و اشباع معنی در حدیث که با آن که مشهور به گوهرهای تابناک تحقیق و دقیق و نوآوریت دست هیچ صاحب فصول بدان نمی رسد. شیخ عبدالحسین رشتی شاگرد آخوند و شارح کفایه در مقدمه شرحش بر این کتاب در وصف کفایه چنین نوشته: «رسالته هذه مشتملة على اشارات الى مطالب علم الاصول هي الأهميات، مشحونة بتنبیها على مقاصد هي المهمات، متضمنة لبيانات معجزة في عبارات موجزة» (شرح شیخ عبدالحسین رشتی بر کفایة الاصول - جلد اول - صفحه دوم - طبع نجف - سال ۱۳۷۰). تا کنون حدود ۱۵۰ شرح و تعلیقه بر این کتاب نوشته شده است که مهمترین دلیل بر اهمیت کم نظیر کتاب و عمق و دقت مطالب آن می باشد. اهم شروح و تعلیقات مطبوع آن عبارتند از: شرح شیخ محمد حسین اصفهانی (نهایة الدراية) و شرح شیخ علی قوچانی و شرح میرزا ابوالحسن مشکینی و شرح شیخ عبدالحسین رشتی و شرح سید محسن طباطبائی حکیم (حقایق الاصول) و شرح سلطان العلماء اراکی.

۶- رساله در وقف

۷- رساله در رضاع

۸- رساله در دماء ثلاثه . این رساله به نظر کثیری از محققین مهمترین و دقیقترین و ارزندهترین اثر علمی آخوند شمرده می شود . قدرت فقاہت آخوند از این اثر پیداست ، و آنرا در میانه مصنفات او یگانه اثری دانسته اند که حاکی از مقام علمی مصنف آن می باشد . شاگرد بزرگ آخوند شیخ ضیاء الدین عراقی مکرراً می گفته است که اگر کس کفایه را ملاک علمیت و قدرت فکری آخوند قرار دهد در حق او جفا کرده است ، در بین مصنفات شیخ استاد تنها کتابی که شایسته مقام شامخ علمی اوست کتاب دماء ثلاثه وی می باشد .

۹- تکملة التبصرة . این کتاب که در سال ۱۳۲۸ قمری در تهران طبع شده است یک دوره فقه فتوایی به اسلوب تبصرة علامه حلی می باشد ، که در موارد اختلاف در فتوای رأی علامه را حذف و نظر خود را داخل متن کرده است . این کتاب حاوی آخرین فتاوی فقهی آخوند می باشد ، و از این لحاظ دارای اهمیت می باشد .

۱۰- اللمعات الثيرة فی شرح تکملة التبصرة . در آخرین سال حیات ، آخوند تصمیم به نوشتن یک دوره فقه استدلالی موجز گرفت ، به اسلوبی که به کار تدریس بیاید تا هم چنان که کفایه آخرین کتاب درس سطوح عالی در علم اصول است این کتاب نیز آخرین مرحله فقهی دوره سطوح عالی قرار بگیرد . و آن را شرح متن تکملة التبصرة قرار داد ، و آنرا اللمعات الثيرة فی شرح تکملة التبصرة نام نهاد و کتاب طهارت آن را در دوم شوال ۱۳۲۹ به پایان رساند و به نوشتن کتاب صلاة آغاز کرد و تا مکان مصلى را نگاشت که دست اجل رشته این تصنیف را در همین جا برید . سه رساله فقهی استدلالی متقدم الذکر و این کتاب اخیر پس از رحلت او در مجموعه ای به نام شذرات ، حاوی پنج رساله فقهی آخوند (وقف و رضاع و دماء ثلاثه و طهارة و صلاة) به سال ۱۳۳۱ قمری در بغداد به چاپ رسید .

آخوند بر چند کتاب فقه فتوایی از فقهاء متقدم بر خود تعلیقه نگاشته که اهم آنها تعلیقات او بر نجات العباد صاحب جواهر است که همراه متن آن با تعلیقات شیخ انصاری و

تعلیقات او بر نجات‌العباد صاحب جواهر است که همراه متن آن با تعلیقات شیخ انصاری و میرزای شیرازی به طبع رسیده است. صاحب ذریعه و به تبع او ترجمه‌نویسان پس از او به آخوند خراسانی تعلیقاتی بر اسفار ملاصدرا و تعلیقاتی بر منظومه سبزواری نسبت داده‌اند که تاکنون یافت نشده است. آنچه مسلم است آخوند در دوران جوانی این دو کتاب را در نجف تدریس می‌کرده است، و جمعی از فضلاء تلامذه او چون سید احمد تهرانی کربلائی علاوه بر فقه و اصول در معقول نیز در محضر او شاگردی کرده‌اند. در دوران میان سالی آخوند تدریس فلسفه را ترک و درس فقه دوم خود را که عصرها در خانه‌اش برای خواص تلامذه‌اش القاء می‌کرد به جای آن آغاز نمود.

فرزندان آخوند خراسانی

از آخوند یک دختر و پنج پسر به نامهای مهدی و محمد و احمد و حسین و حسن باقی ماند که همگی نامدار و صاحب آوازه بودند ولی از آن میانه پسر دوم و سوم او عظمت و شهرت بیشتری یافتند. دومین پسر آخوند، حاج میرزا محمد کفائی خراسانی معروف به آقازاده در شب پانزدهم شعبان المعظم ۱۲۹۴ در نجف اشرف متولد شد. در تحصیلات علمی خود به سرعت ترقی کرد و در عتقوان جوانی از فضلاء مشهور نجف و از شاگردان طراز اول حوزه درس پدر خویش شمرده شد. در حیات پدر از طرف علماء خراسان برای تدریس و اداره حوزه مشهد دعوت شد. او با موافقت پدر این دعوت را پذیرفت و در سال ۱۳۲۵ قمری از نجف به مشهد هجرت کرد، و در رأس حوزه علمیه خراسان قرار گرفت، و به عنوان زعیم آن حوزه و بزرگترین شخصیت آن خطه شناخته شد. او اقتداری فراوان یافت و در پرتو آن منشأ خدمات علمی و روحانی و اجتماعی بسیار در آن سرزمین گردید.

عظمت مقام علمی او و مسلم بودن آن زعامت علمی حوزه خراسان را در آن عصر بر عهده وی گذاشت. شاگردان بسیاری تربیت کرد که جمع کثیری از آنها بعدها از مشاهیر علماء عصر خود گشتند. در وقایع خراسان در دوره استبداد رضاشاه، با استواری تمام در برابر فشارهای حکومت او ایستادگی کرد، و آن قدر در این کار شجاعت ورزید تا جان

بر سر آن نهاد^۱، و در سیزدهم ماه ذی القعدة الحرام سال ۱۳۵۶ هجری قمری به هنگامی که به وسیله عمال حکومت رضاشاه در تهران محصور بود به ناگهان به نحو مرموزی درگذشت، و در حرم مطهر حضرت عبدالعظیم در کنار حاج ملاعلی کنی مدفون شد. او تقریرات درس پدر را در مبحث اجاره و نیز قضاء و شهادت نوشته است. سومین پسر آخوند حاج میرزا احمد کفائی خراسانی در ربیع الاول ۱۳۰۰ قمری ولادت یافت. سطوح را از اساتید^۲ خصوص فراگرفت و پس از فراغ از آن در محضر علمی پدر حضور یافت و مدت ده سال از آن خرمن بیکران خوشه چینی کرد. با دقت نظر و حدت فکری که از امتیازات او بود به زودی یکی از چهره‌های شناخته شده محافل علمی نجف شد و قبل از ۲۵ سالگی به درجه اجتهاد نایل گشت. در نهضت استقلال عراق به صورت فعالترین شخصیت روحانی و نزدیکترین مشاور میرزا محمد تقی شیرازی ایفای نقش کرد. میرزای شیرازی سخت به او اعتماد داشت و احترام می‌گذاشت. به علت فعالیت شدید علیه سلطه استعماری انگلیس، به همراه مراجع روحانی دیگر در عراق از قبیل مرحوم نایینی و سید ابوالحسن اصفهانی در سال ۱۳۴۱ قمری به ایران تبعید شد. و چون با بازگشت او به عراق موافقت نکردند، در سال ۱۳۴۲ قمری در مشهد مقدس متوطن شد و به تدریس خارج آغاز کرد. پس از رحلت برادرش میرزا محمد آقازاده زعامت حوزه علمیه خراسان به او مفوض شد. او پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ شمسی

رساله جامع علوم انسانی

- ۱- رضاشاه برای کشف حجاب به دنبال مجوزی شرعی می‌گشت و در صدد بود تا با استفتا از علماء بزرگ آن عصر به کار خود صورت مشروع دهد تا شاید بدین وسیله از درگیری با روحانیت و توده مذهبی ملت مصون بماند. از این رو نماینده‌ای خاص به محضر مرحوم آقازاده گسیل داشت و از وی فتوی به جواز کشف وجه و کفین تقاضا نمود. و ضمن این پیام عرضه داشت که اعلیحضرت وعده داده است که در مقابل این فتوی قدرت اجتماعی و ریاست روحانی آقازاده را به رسمیت خواهد شناخت و حفظ خواهد کرد. مرحوم آقازاده پاسخ داد: که به اجماع فقهای عرب و عجم من مجتهدم و محال است که من برخلاف آنچه که از ادله استنباط می‌کنم فتوی بدهم. و رأی من اینست که وجه و کفین از حجاب شرعی مستثنی نیست. و اما راجع به وعده‌ای که از جانب شاه می‌دهید باید بدانید که سالیان متمادی من بر اساس شخصیت خود و قائم به شخص خود ریاست کرده‌ام و بیش از آن مقدار که در من میل ریاست بود خدا به من ریاست داد. ریاستی که شاه باشد و قائم به اراده او برای من هیچگونه ارزشی ندارد. همین جواب محکم و استوار سبب گرفتاری آن روحانی آزاده در چنگال دژخیمان رژیم رضاشاه گردید، که سبب تبعید و حبس و مرگ مشکوک وی شد.
- ۲- مکاسب را از مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی و رسائل و کفایه را از برادر بزرگتر خود مرحوم آقازاده فراگرفت.

حوزه علمی منحل شده خراسان را تجدید اساس کرد، و تشکیلات روحانی و مذهبی پراهمیتی در خراسان به وجود آورد حوزه علمی فعلی خراسان پرورده زحمات او و مرهون خدمات آن روحانی بزرگ است. وجود او در طی پنجاه سال اقامتش در خراسان همواره منشأ خدمات مؤثر علمی و روحانی و اجتماعی در آن خطه بود، و اقدامات مذهبی و اجتماعی او را بزرگترین مانع نفوذ اجانب و عناصر آشوب طلب در آن سرزمین پر آشوب به شمار آورده اند (مجله وحید - دوره دهم - شماره یازدهم - صفحه ۳-۱۲۸۲). حرمتش در جامعه روحانیت عالم تشیع به حدی بود که به هنگام مسافرتش به قم در سال ۱۳۳۱ شمسی، زعیم عالم تشیع در آن عصر حاج آقا حسین بروجردی به احترام ورود وی حوزه درس خود را تعطیل کرد. و این تجلیل و تعظیم از آن مرجع عظیم الشأن نسبت به هیچ یک از دیگر مراجع و علماء بزرگ تکرار نشد (مجله حوزه - سال هشتم - شماره ۴۴ و ۴۳ - ۱۳۷۰ - صفحه ۳۱۳). او در سپیده دم روز دوشنبه هشتم ذی القعدة الحرام ۱۳۹۱ هجری قمری برابر با ششم دیماه ۱۳۵۰ شمسی در مشهد مقدس درگذشت. در رحلت او شهر به حال تعطیل درآمد و غرق در ماتم و عزاشد. پس از تشییعی بسیار با شکوه و کم نظیر در پشت سر مقدس حضرت رضا علیه السلام دفن شد. از آثار علمی او تعلیقه ایست که بر مباحث الفاظ کفایة الاصول پدر خویش نگاشته است. اراده استوار و استغنائی طبع و پاکی دامن و روح آزاد از خصوصیات بارز اخلاقی حاج میرزا احمد کفائی خراسانی بود. یادشان جاودان و روانشان شاد باد.

نور مردان مشرق و مغرب گرفت

آسمانها سجده کردند از شگفت

آفتاب حق برآمد از حقل

زیر چادر رفت خورشید از خجل

موجهای تیز دریاهای روح

هست صد چندان که بدطوفان نوح

پایان

قم - هفدهم شعبان المعظم ۱۴۱۸

میرزا عبدالرضا کفائی خراسانی